

بررسی رویکرد مفسران در تفسیر آیات نخست سوره عبس

محمدعلی رضایی اصفهانی*
احترام رستمی**

چکیده

یکی از آیات مشکله قرآن کریم آیات نخست سوره عبس است. مضمون آیات عتاب خدای متعال به شخصی است که برخوردی انتقادآمیز با فرد نابینا داشته است. در کیستی عتاب‌شونده، دو شأن نزول نقل شده است؛ یکی آنکه خدای سبحان، پیامبر ﷺ را عتاب فرموده است و این برخورد او ترک اولی محسوب می‌شود، در غیر این صورت عتاب الهی بی‌مورد است؛ چراکه خدا از فعل عبث منزّه است. اشکال این نقل آن است که نوعی کوتاهی از جانب پیامبر ﷺ صورت گرفته که با مقام ایشان ناسازگار است. البته هیچ‌یک از مفسران این برخورد را گناه ندانسته‌اند؛ زیرا با عصمت آن حضرت منافات دارد. این نقل در میان مفسران به‌ویژه اهل سنت مشهور است؛ شأن نزول دیگر آنکه عتاب‌شونده فردی از بنی‌امیه است. این شأن نزول از اهل بیت نقل شده و در تفاسیر شیعه بازآمده است و در برابر دیدگاه مشهور واقع شده است. در این تحقیق با دقت در آیات کریمه و بررسی نظرهای مبتنی بر این دو نقل، رویکرد مفسران درباره تفسیر آیات فوق بررسی و جمع‌بندی می‌شود.

واژگان کلیدی

سوره عبس، آیات مشکله، شأن نزول، تفسیر تطبیقی.

rezaee.quran@gmail.com

ehtrostami@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۲۰

*. استاد جامعه المصطفیٰ ﷺ العالمیه.

** دانش‌آموخته دکتری قرآن و متون اسلامی دانشگاه معارف اسلامی (نویسنده مسئول).

تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۲۷

طرح مسئله

خدای متعال در قرآن پیامبرش را به خلق عظیم و نرمی رفتار ستود و او را الگو و اسوه معرفی کرد. عصمت یکی از ویژگی‌های بارز انبیا به‌ویژه خاتم پیامبران ﷺ است. طبق دلایل مختلف عقلی و نقلی آن حضرت از هرگونه خطا و اشتباه پیراسته بوده است، این خصوصیت در سایه اختیار و اعمال صالحه به ایشان موهبت شده است تا موجبات هدایت بندگان به‌طور همه جانبه فراهم گردد.

با این وجود رفتارهایی به آن حضرت نسبت داده شده است که سزاوار فرد مؤمن نیست چه رسد به پیامبری بزرگ همچون رسول الله ﷺ گرچه آن حضرت همچون سایرین، آفریده‌ای از مخلوقات بی‌شمار خدا است اما خود را در دایره عبودیت و بندگی خدا قرار داد و به‌عنوان عبدالله مفتخر گردید. در اینجا این سوال مطرح است که با توجه به آیات نخستین سوره عبس، مفسران درباره «عبس و تولى» چه دیدگاهی را اختیار نموده‌اند؟ و آیا می‌توان پذیرفت که پیامبر ﷺ با تشرویی با فرد نایبنا برخورد کرده باشد؟

شأن نزول آیات نخست سوره عبس

فردی که نام او را ابن‌مکتوم ذکر کرده‌اند در مجلسی نزد شخص دیگری آمد. نام او «عمر بن قیس» (قول مقاتل)، «عبدالله بن شریح» (قول کلبی) (سمرقندی، بی‌تا: ۳ / ۵۴۶) یا «عبدالله بن زائده» (قول قتاده) ذکر شده است. (طبری، ۱۴۱۲: ۳۰ / ۳۳)، آن شخص عبوس کرد و خدا عبوس‌کننده را مورد عتاب قرار داد. درباره اینکه عبوس‌کننده کیست؟ اقوال مختلفی وجود دارد:

۱. نبی اکرم ﷺ: ابن‌مکتوم به محضر پیامبر ﷺ آمد درحالی که ابوجهل، عتبه بن ربیع و برادرش شیبیه و عباس بن عبدالمطلب، و ابی و امیه پسران خلف، نزد پیامبر ﷺ بودند و آنها را به اسلام دعوت می‌فرمود به این امید که با مسلمان شدن آنها دیگران نیز مسلمان شوند. ابن‌مکتوم عرض کرد: «ای رسول خدا برایم قرائت کن و از آنچه خدا به تو آموخته به من بیاموز» و این تقاضا را تکرار می‌کرد، پیامبر ﷺ از اینکه وی سخنش را قطع می‌کرد، ناراحت شد و چهره درهم کشید و این آیات نازل شد. پس از آن پیامبر ﷺ هر گاه وی را می‌دید احترام می‌کرد و می‌فرمود: «آفرین بر کسی که خدا مرا در مورد او سرزنش کرد». (طبری، ۱۳۷۷ الف: ۴ / ۴۴۳ - ۴۴۲)

برخی از مفسران این آیه را یکی از دلایل نزول که قرآن از جانب خدا دانسته‌اند و پیامبر ﷺ چیزی از وحی را کتمان نموده است؛ چراکه جا داشت این آیه عتاب‌آمیز را ابلاغ نماید. (طبری، ۱۴۱۲: ۳۰ / ۳۳؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۱۰ / ۱۳۱؛ از قول ابن‌زید؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲: ۵ / ۴۳۶؛ از قول ابن‌زید و عائشه و دیگر صحابه)

۲. مردی از بنی‌امیه: آیه درباره مردی از بنی‌امیه نازل شد (طوسی، بی‌تا: ۱۰ / ۶۸) که در محضر پیامبر ﷺ بود و از آمدن ابن‌مکتوم چهره در هم کشید. (طبری، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۶۶۴؛ شبر، ۱۴۱۲: ۵۴۸؛

کاشانی، محمد بن مرتضی، ۱۴۱۰: ۳ / ۱۶۳۵) برخی او را عثمان دانسته (فیض کاشانی، بی تا: ۵ / ۲۸۴؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۴ / ۷۰۸ و ...) و مستند به روایت نموده‌اند. (شبر روایت را به صورت مضمَر (عنهم) و فیض کاشانی از مجمع البیان نقل نموده است.)

تفسیر آیات

۱. «عَبَسَ وَتَوَلَّى» یعنی صورت در هم کشید و رویگردانی نمود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۶۶۴) بنا به شأن نزول نخست در علت غایب آمدن عبس وجوه متفاوتی بیان شده است: ۱. بزرگداشت نبی ﷺ که نخواستہ مستقیم او را عتاب کند. (سمرقندی، بی تا: ۳ / ۵۴۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۶۶۴؛ سورآبادی، ۱۳۸۰: ۴ / ۲۷۶۷) زیرا خدا می دانسته که مقصود پیامبر ﷺ رغبت در خیر و داخل شدن مشرکین در اسلام بوده است. (ثعالبی، ۱۴۱۸: ۵ / ۵۵۲) ۲. مبالغه در عتاب است و تعظیم در آن نیست؛ چراکه غیاب خود نوعی رویگردانی است. (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۵ / ۴۳۶) دیگر اینکه توبیخ در «أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ...» از توبیخ در آیه نخست بیشتر است و هیچ ایناسی هم در آن نیست. پس این گونه نبوده که منظور از اقبال بعد از اعراض، اجلال و احترام باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۲۰۰)

۲. «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى»: علت عبوس شدن، آمدن اعمی نزد عباس است. بنا به شأن نزول نخست، حضرت رسول ﷺ به دلیل قطع گفتگوش با صنادید و درخواست بی موقع فرد نابینا روی ترش نمود، درحالی که اگر اعمی نزد او می آمد و هیچ نمی گفت، حضرت هرگز عبوس نمی کرد، مگر آنکه تقدیر در نظر آورده شود و اصل عدم تقدیر است. بنابراین شأن نزول تخست با معنای این آیه مطابقت ندارد.

۳. «وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزَكَّى * أَوْ يَذَكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى»: کلمه «یزکی» به معنای در پی پاک شدن از راه عمل صالح است که بعد از تذکر؛ یعنی پندپذیری و بیداری و پذیرفتن عقاید حقه دست می دهد، (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۲۰ / ۳۲۵) جمله نخست در صورتی است که اعمی قبلاً پند گرفته است و با آمدن نزد پیامبر ﷺ، عملی یاد می گیرد که خود را پاک می کند. جمله دوم در صورتی است که قبلاً پند نگرفته، اکنون پند می گیرد و با عمل به آن پاک می شود. (قرشی، ۱۳۷۷: ۱۲ / ۸۱)

ابن ام مکتوم یا برای اسلام آوردن نزد پیامبر ﷺ آمده بود (طوسی، بی تا: ۱۰ / ۲۶۸) یا برای تعلیم و تزکیه بیشتر. او از رسول الله ﷺ درخواست قرائت قرآن و آموزش نمود (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۱۰ / ۳۳۹۹؛ طبرسی، ۱۳۷۷: ۴ / ۴۴۲؛ ابن عربی، بی تا: ۴ / ۱۹۰۵؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۴ / ۳۹۹) این کلام از کسی صادر می شود که خدا را معلم و تعلیم دهنده رسول الله ﷺ می داند، پس به رسالت او ایمان دارد و در پی تعلیم بیشتر است. ممکن است برای توبه آمده بود (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳: ۴ / ۵۹۰) یا از رسول خدا ﷺ

سؤال‌هایی داشت. (سمرقندی، بی تا: ۳ / ۵۴۶) (ق / ۴) این بیان‌ها می‌رساند که چنانچه قصدش اظهار اسلام نیز باشد، در حال عناد و شک نزد رسول الله نیامده است، بلکه با دلی آماده به حضور حضرت شرفیاب شده است، چنانچه برخی از تفاسیر به‌طور صریح او را از سابقین در اسلام معرفی نموده‌اند. (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۸ / ۳۲۰)

طبق شأن نزول نخست معنا چنین می‌شود: تو چه می‌دانی ای محمد شاید نابینایی که به او ترش کردی مزکی باشد یا تذکر او را فایده رساند. (طبری، ۱۴۱۲: ۳۰ / ۳۴) اما فرض این است که حضرت می‌دانست که ابن‌ام‌مکتوم بنده صالح خدا است و مزکی هست و اگر او را پند دهد عمل و یا علمش افزون می‌شود. (طیب، ۱۳۷۸: ۱۳ / ۳۸۸) اینکه او را تعلیم نداد به‌خاطر توجه به اسلام مشرکان بود نه اینکه به اسلام آوردن و یا تزکیه نابینا امیدی نداشته باشد. بنابراین شأن نزول مزبور نتوانست آیه را به‌خوبی معنا کند.

۴. «أَمَّا مَنِ اسْتَعْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى»: در تفاسیر «مَنِ اسْتَعْنَى» عتبه بن ربیعة و شیبة بن ربیعة (قول مجاهد) و یا عباس (قول سفیان) معرفی شده است. (طبری، ۱۴۱۲: ۳۰ / ۳۴) مراد از «مَنِ اسْتَعْنَى» کسی است که خود را توانگر نشان دهد و ثروت خود را به رخ کشد و یا خود را از هدایت بی‌نیاز نشان دهد. (سید قطب، ۱۴۱۲: ۶ / ۳۸۲۵) و لازمه این عمل داشتن ریاست و بزرگی بر مردم است که به استکبار و طغیان منجر خواهد شد. (علق / ۷) (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۲۰۰)

واژه «تصدی» به‌معنای متعرض شدن و روی آوردن به چیزی و اهتمام در امر آن است. (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۱۴ / ۴۵۳) بنابراین «فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» یعنی متعرض له و تَمِيلُ إِلَيْهِ وَ تُقْبِلُ عَلَيْهِ. (همان: ۲۴۵) از طرفی آوردن وصف مشعر به علت است، از این‌رو اگر مراد پیامبر ﷺ باشد، آیه بیان می‌دارد که حضرت به‌خاطر مال و منال و استغنا به آنان توجه کرد، اما شأن نزول بیان می‌دارد که حضرت به دلیل دعوت ایشان به اسلام و حریم بودن به ایمان آن قوم به آنان متوجه شد نه صرف بی‌نیازی آنها، درحالی‌که شأن نزول دوم دلیل توجه عابس را مستقیماً استغنا می‌داند.

۵. «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَكِّيَ»: اگر «ما» نافیه باشد، معنا چنین است: اگر او نخواست خود را تزکیه کند حرج و مسئولیتی بر تو نیست تا رهایی از آن مسئولیت، تو را حریم کند به مسلمان شدن او و غفلت ورزیدن از آنها‌یی که قبلاً با طیب خاطر مسلمان شده‌اند، (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۵ / ۲۴۳) و یا اینها چون قابلیت تذکر و تزکیه ندارند و خود را بی‌نیاز می‌پندارند، رسل و هادیان نیز نسبت به آنها مسئولیتی ندارند. (طالقانی، ۱۳۶۲: ۳ / ۱۳۲) به بیان دیگر: و بر تو باکی نیست که آن بی‌نیاز، پاک نشود، یا چه ضرری بر تو وارد می‌شود اگر او پاک نشود، یا پاک نشدن او وزر و وبال بر تو نیست. (گنابادی، ۱۴۰۸: ۴ / ۲۳۴) بدین ترتیب مفسران از هر دو شأن نزول می‌توانند در جهت معنای مورد نظر خود از آن بهره ببرند.

اما اگر «ما» استفهام انکاری باشد، معنا چنین می‌شود: چه مسئولیت و ضرری متوجه تو می‌شود، اگر او نخواهد خود را از کفر و فجور پاک کند؟ تو یک رسول بیشتر نیستی و جز ابلاغ رسالت مسئولیتی نداری.

(آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۵ / ۲۴۳) بیان دیگر آنکه: چه باعث شده اینکه مزکی باشد یا نباشد؛ یعنی اگر غنی و ثروتمند باشد او را احترام می‌گذاری؛ کافر باشد یا مؤمن، خوب یا بد، مزکی و غیر مزکی (طیب، ۱۳۷۸: ۱۳ / ۳۸۹) این قول نیز مورد بهره‌برداری دو شأن نزول واقع شده است.

یا اینکه «ما» به معنای «لا» نافیه باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۲۰۱): یعنی از عدم تزکیه و کفر و فجور او باکی به خود راه نمی‌دهی، المیزان این قول را که از فخر رازی (ر.ک. رازی، ۱۴۲۰: ۳۱ / ۵۴) نقل نموده، با سیاق عتابی که قبل از این آیه بود سازگارتر می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۲۰۱) با تذکر این نکته که فخر رازی عبس را نبی اکرم ﷺ می‌داند، اما علامه چنین باوری ندارد.

۶. «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى؛ آن کس که به شتاب نزد تو می‌آید یا در جلسه‌ای که تو در آن هستی حاضر می‌شود، درحالی که [از خدا] می‌ترسد».

می‌توان خشیت را اشاره به این دانست که او به وسیله قرآن متذکر شده است، چنان که قرآن می‌فرماید: «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى» (طه / ۳ - ۲)، و نیز فرموده: «سَيَذَكَّرُ مَنْ يَخْشَى» (اعلی / ۱۰) (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۲۰۱)

۷. «فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى»: تلهی یعنی تشاغل و تتغافل (طریحی، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۸۴) یقال: لَهَوْتُ بِالْشَيْءِ أَهْوُ بِهِ لَهَوًّا وَتَلَهَيْتُ بِهِ إِذَا لَبَبْتَ بِهِ وَتَشَاغَلْتَ وَغَفَلْتَ بِهِ عَنْ غَيْرِهِ. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵ / ۲۵۸) یقال: لَهَوْتُ بكذا، و لهیت عن كذا: اشتغلت عنه بَلَهْوٍ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۴۸)

آیا فعل نبی در دعوت سران به اسلام را می‌توان از ماده لهو آورد. ریشه لهو ۱۶ بار در قرآن به کار رفته است که همگی در موضوع توجه به دنیا و مال و اولاد، آرزو، تجارت و مظاهر دنیوی و اهداف غیر الهی است. طبق شأن نزول نخست حضرت به مال و امور دنیوی متوجه نبود، بلکه به اسلام آوردن آنها نظر داشت، از این روی ریشه لهو مناسب مقام نیست.

برخی از مفسران موافق شأن نزول نخست معتقدند این بیان اختصاص را می‌رساند؛ یعنی خصوصاً شخصی مثل تو سزاوار نیست که به فقیر توجه نکند. (ثعالبی، ۱۴۱۸: ۵ / ۵۵۱؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴ / ۷۰۲)

۸. «كَلَّا إِنَّهَا تَذَكُّرٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرُ»: کلا منع فرد مزبور از تکرار آن عمل است (طبرسی، ۱۳۷۷ الف: ۴ / ۴۴۴) طبرسی این چنین معنا نموده که مبدا در آینده مرتکب این فعل شود، ولی اکنون به دلیل آنکه هنوز نهی بر آن تعلق نگرفته است، مشمول عنوان معصیت نخواهد بود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۶۶۵) بدین ترتیب کلمه «کلا» بازداشتن از عملی است که به خاطر آن عتاب فرمود؛ یعنی عبوس کردن و رویگردانی از کسی که از خدا می‌ترسد و پرداختن به کسی که خود را بی‌نیاز می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۲۰۱) می‌توان «کلا» را بدین معنا دانست که خدا دینش را به وسیله چنین افراد مستغنی یاری نمی‌کند، بلکه حق با پاکانی همچون ابن‌ام‌مکتوم نابینا یاری می‌شود هرچند فقیر و مسکین باشند. (مغنیه، ۱۴۲۴: ۷ / ۵۱۷) ضمیر در

«إنها» به قرآن، آیات قرآنی، سوره یا عتاب برمی‌گردد و یا ضمیر عماد است. (طوسی، بی‌تا: ۱۰ / ۲۷۱؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۴ / ۱۳۴؛ تعالی، ۱۴۱۸: ۵ / ۵۵۲) این آیه همچون «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف / ۲۹) و یا «إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ» (شوری / ۴۸) است. بدین معنا که وظیفه تو تنها تبلیغ رسالت است و اینکه مردم را با آیات قرآن متذکر گردانی و لازم نیست خود را به‌زحمت اندازی. (امین، بی‌تا: ۱۵ / ۹)

نقد و بررسی شأن نزول نخست

مهم‌ترین دلایل رد شأن نزول نخست عبارت است از:

یک. دلیل نقلی: آیات قرآن

۱. توصیف قرآن از اخلاق کریمه پیامبر ﷺ

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم / ۴) سوره قلم بعد از سوره علق نارل شده است؛ پس به یقین پیش از سوره عیس نازل شده بود. اگر شأن نزول نخست پذیرفته شود، لازم می‌آید که خدا ابتدا به‌طور مطلق خلق نبی را بستاند و سپس او را به‌دلیل تمایل قلبی یا رفتاری به اغنیای کافر مورد انتقاد و عتاب قرار دهد. آیات دیگر همچون «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَاقْتَضَىٰ الْقَلْبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» (آل عمران / ۱۵۹) نشان می‌دهد که حضرت چه در مکه و چه در مدینه این خلق را دارا بوده است.

جواب

۱. می‌توان چنین توجیه نمود که گاه انسان فعلی را با حسن نیت انجام می‌دهد اما نتایج و ملازمات نامطلوبی به‌دنبال دارد و ظاهر قضیه مقدم نمودن ثروتمندان بر فقیران را می‌رساند.
۲. آیات مشابهی در قرآن وجود دارد (انعام / ۵۲) که مفادی شبیه مضمون شأن نزول نخست دارد، پس آیه سوره قلم اطلاق ندارد و در مواردی خلاف خلق عظیم از آن حضرت صادر شده است. شأن نزول‌های مشابهی در ذیل این آیه در تفاسیر اهل سنت به‌چشم می‌خورد. (ر.ک: رازی، ۱۴۲۰: ۱۲ / ۵۴۰؛ سوره‌آبادی، ۱۳۸۰: ۱ / ۶۶۱)
۳. تا تعلیم و تأدیب الهی نباشد پیامبر ﷺ هم مانند بقیه فردی عادی است و خلق عظیم ذاتی پیامبر ﷺ نیست، بلکه هر آنچه دارد از خدا دارد.
۴. این‌گونه تأثرات و حالاتی که در ظروف و اوضاع خاصی پیش می‌آید، اولاً از قسم صفات و اخلاق نیست، دیگر اینکه آنگاه که برای آمال و آرزوهای شخصی نبوده و در طریق دعوت و در راه خدا باشد، به‌خودی خود پسندیده است. (طالقانی، ۱۳۶۲: ۳ / ۱۲۵)
۵. عتاب رسول الله در این آیه حقیقی نیست تا جهانیان بدانند که درویش را نیکو باید داشت. (سوره‌آبادی، ۱۳۸۰: ۴ / ۲۷۶۷)

مورد یکم: انسان با اخلاق به تمامی جنبه‌ها و ملازمات کردار خود نظر دارد و گرنه متصف به حسن خلق نیست چه رسد به عظمت خلق.

مورد دوم: آیه سوره انعام دلالت ندارد بر اینکه حضرت مرتکب این عمل شده باشد؛ چراکه نهی از عمل دلالتی بر انجام عمل توسط آن حضرت ندارد. هرچند ادامه آیه خود گویای مطلب است؛ چراکه خدا می‌فرماید: اگر آنها را برانی از ستمکاران خواهی بود. پس راندن آنها نه تنها ترک اولی نیست بلکه در ردیف ظلم دانسته شده است و نبی اکرم ﷺ از این نسبت مبرا است.

مورد سوم: خدا مطابق استعدادهای اولیه به افراد عنایت‌های فزون‌تر مبذول می‌دارد اما کسی که اولیات حل تعارض‌های اخلاقی را واقف نیست و مهارت کافی در این زمینه ندارد لیاقت چنین توصیفی را ندارد؛ چراکه خدا به گزاف چیزی را به صفت عظیم متصف نمی‌کند.

مورد چهارم: در این باره باید گفت: عبوس کردن اگر فعل اختیاری باشد قطعاً در موضوع اخلاق وارد است و اگر غیر اختیاری باشد عتاب و فعل الهی لغو خواهد بود. همچنین است اگر عبوس نمودن در طریق دعوت به خدا باشد که در این صورت جایی برای عتاب باقی نخواهد ماند، مگر آنکه عتابی صوری و ظاهری باشد، مانند «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» (توبه / ۴۳) افزون بر این در آیه آمده است: «عبس و تولى». پس تنها فعل عبوس کردن نبوده بلکه اعراض و پشت نمودن نیز بوده است که از تأثر و حالت فراتر است. (ر.ک. طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۶۶۴؛ طبری، ۱۴۱۲: ۳۰ / ۳۲)

مورد پنجم: در قرآن کریم عتاب‌های دیگری به رسول الله ﷺ وجود دارد که حقیقی قلمداد نمی‌شود، چراکه قرآنی دال بر این امر وجود دارد، اما در اینجا چه قرینه‌ای می‌تواند ما را مجاب کند که از حقیقت دست کشیده و به مجاز متوسل شویم. توجیهی که سوراآبادی گفته قرینه محکمی نیست.

۲. آیات قرآن در توصیه و توجه به فقرا

دستورهای قرآن به پیامبر ﷺ که پیام‌هایی مشابه با این آیات دارد، آیاتی چون: شعراء / ۲۱۵ - ۲۱۴،^۱ حجر / ۸۸، طه / ۱۳۱، انعام / ۵۲.^۴ اگر پیامبر ﷺ به ابن‌امکتوم عبوس کرده باشد، بدین معنا است که دستورهای قرآن را عامل نبوده است و این مخالف عصمت پیامبر ﷺ است؛ چه سوره‌های مذکور قبل از

۱. وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

۲. لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ.

۳. وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ.

۴. وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ.

عبس نازل شده باشد و چه بعد از آن. (سوره عبس بیست و چهارمین سوره، شعرا چهل و هفتمین، حجر پنجاه و چهارمین و انعام پنجاه و پنجمین سوره نازل شده است.) (ر.ک. معرفت، ۱۳۸۶: ۱ / ۱۷۰ - ۱۶۸) همچنین عدم طرد فقرا سیره نیکوی انبیای سلف همچون نوح نبی ﷺ بوده است: (شعراء / ۱۱۴)^۱ پیامبر اکرم ﷺ عامل به آن بوده است؛ چراکه تبعیت از سیره نیکوی آنها مورد تأکید عقل و شرع است. (انعام / ۹۰)^۲ (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷ / ۴۲)

در نهایت اینکه ایمان اجباری آنها مطلوب نیست و اعراض آنها مجوز آن نیست که از پیامبر ﷺ فعل ناشایستی سر زند.^۳ (انعام / ۳۵) ابن عباس می گوید: مقصود این است که آیه ای بهتر و آشکارتر از قرآن وجود ندارد که برای آنها بیاوری، کسی که در برابر قرآن سر تسلیم فرو نیاورد، در برابر هیچ چیز تسلیم نمی شود. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴ / ۴۵۸)

جواب

۱. عبدالله نابینا بود، چه پیامبر ﷺ به او می نگریست یا خیر برای او تفاوتی نداشت. (همان: ۱۰ / ۶۶۴؛ طالقانی، ۱۳۶۲: ۳ / ۱۲۳) پس این رفتار معصیت نیست، بلکه ترک اولی است که با تذکر خدا مواجه شد.
۲. حتی اگر توجه نیز مراد باشد در آن حالت مخصوص ایراد نداشت؛ چراکه اسلام آوردن عده ای که باعث اسلام دیگران می شود، مهم تر است از تعلیم دادن به مسلمان (یا اسلام آوردن یک نابینا) اما آنچه موجب عتاب شده است برآیند اوضاع و احوال است که گمان می رفت توجه به اغنیا در راس است و اسلام آوردن آنها مهم تر است از تزکیه مسلمان (یا اسلام آوردن نابینا) و همین مسئله در آیات بعدی مورد تذکر واقع شده است.

نقد

مورد یکم: اگر قرآن می فرماید: «وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» تنها به این معنا نیست که چشم ظاهر از آنان بر نگیر تا روا باشد از نابینا اعراض شود، بلکه افزون بر این به کنایه می رساند توجه از آنان بر نگیر. پس لازمه اش آن می شود که نبی ﷺ در این بی توجهی عامل به دستور نبوده است و این معصیت است نه ترک اولی.
مورد دوم: اولاً اگر این امر ایراد نداشت، چرا خدا او را عتاب فرمود، ثانیاً اگر فعل نبی اهم بود، چرا ترک اولی محسوب شد، ثالثاً بسیار بعید است که نبی اکرم ﷺ در این مرحله از دعوت (چه سوره عبس مکی باشد و چه مدنی) هنوز اهم و مهم در تبلیغ را نداند و به اوضاع و شرایط توجه نداشته باشد. کسی صاحب

۱. وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ.

۲. أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ.

۳. وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَلَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ.

خلق عظیم است که در مواقع پیشامد تعارضات اخلاقی وظیفه خویش را بداند و طبق آن عمل نماید. بنابراین نبی اکرم ﷺ بین دو محذور اخلاقی واقع گردیده بود. ابتدا تبلیغ اسلام به عده‌ای که باعث اسلام آوردن تعداد زیادی می‌شد و دیگر تزکیه و تعلیم یک مسلمان به ظاهر ضعیف. (و یا طبق نقلی اسلام آوردن فرد آماده توبه) (بین کمیت و کیفیت، مصلحت فردی و یا جمعی، نتیجه مشکوک یا معلوم) آیا پیامبر ﷺ می‌توانست به هر دو در آن واحد عمل کند یا اصلاً لزومی داشت هر دو دفعتاً مورد عمل واقع شوند یا پس از فراغت از یکی، دیگری قابل تدارک بود. جواب دادن به کدام یک در اولویت بود، حتی اگر مورد نخست اولویت می‌داشت، آیا پیامبر ﷺ حتی با اشاره‌ای به عبدالله نمی‌توانست او را با عطفوت متوجه امر کند و گفتگو را از سر بگیرد، انسان با اخلاق و درایت راهی را برمی‌گزیند که ملامتی متوجه او نگردد. اگر راه ناصواب را انتخاب کند سرزنش او به‌جا است و به ترک اولی متصف است، اما با پیش‌فرض «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» سازگار نیست و این خبر صدق خدا و معرفی نمودن حق، مورد خدشه جدی واقع خواهد شد؛ زیرا جمله اسمیه است و ثبات و دوام را در گذشته، حال و آینده می‌رساند. (مگر آنکه از این مبنا دست بر داشته و قائل شویم همان‌گونه که آیات احکام تقیید بردارند این آیات نیز مطلق نیستند و متکلم در مقام بیان نبوده است، پس گاهی شرایطی پیش می‌آید که پیامبر ﷺ صاحب خلق عظیم نبوده است، که اشکال این امر نیز واضح است؛ چراکه مقید صلاحیت تقیید ندارد.)

۳. سیاق

در پی هم آمدن کلمات در یک جمله سیاق کلمات و در آیات، سیاق آیات را پدید می‌آورد. (رجبی، ۱۳۸۵: ۱۰۰) برخی با این قرینه خطاب را به غیر رسول ﷺ می‌دانند. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۱۷ / ۳۵۰ - ۳۴۹؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۵ / ۲۸۵)

جواب

برخی با توجه به سیاق، مقصود آیه را شخص رسول الله ﷺ دانسته‌اند. چنین عملی منافی با مقام عصمت و حسن اخلاق آن بزرگوار نیست؛ زیرا در نظر ایشان امر مهم‌تر اسلام آوردن رؤساء بوده است؛ زیرا تابعین آنها نیز اسلام می‌آوردند. (امین، بی‌تا: ۱۵ / ۶) از این رو آیات سه تا ده در سیاق خطاب باعث می‌گردد شخص عتاب‌شونده پیامبر ﷺ باشد، نه افراد دیگر؛ زیرا آنها اهمیت ندارند، مسئول تزکیه دیگران نیستند و شخص مسلمان به او روی نمی‌آورد. (طالقانی، ۱۳۶۲: ۳ / ۱۲۴)

نقد

خطاب‌های قرآن همیشه دلیل بر اهمیت دادن به فرد نیست، بلکه دلیل بر اهمیت موضوع است، مانند آیات پنج و شش سوره تحریم، که در آن خطاب به دو فرد گنهکار است که باعث آزار پیامبر ﷺ شدند، یا خطاب

به انسان (انشقاق / ۶؛ انفطار / ۶) از این رو خطاب‌های قرآن همیشه متوجه پیامبر ﷺ نیست و گاه در ظاهر متوجه نبی ﷺ است، اما غیر او مرادند، مانند: سوره اسراء آیه ۲۳ که والدین گرامی پیامبر ﷺ در هنگام نزول آیه در قید حیات نبوده‌اند؛ یا آیاتی چون: (زمر / ۶۵؛ احزاب / ۱؛ یونس / ۹۵) زیرا پیامبر ﷺ هرگز به خدا شرک نمی‌ورزد، از کافرین، منافقین اطاعت نمی‌کند و تکذیب‌گر آیات او نیست، بلکه به دلیل اهمیت زیاد موضوع به ایشان خطاب شده است، همان‌گونه که در مورد حضرت عیسی ﷺ نیز چنین است. (مانده / ۱۱۶)

دیگر آنکه دلالتی وجود ندارد که فرد مزبور متصدی تزکیه باشد، هرچند بتوان آن را از خبرهای غیبی قرآن دانست که روزی عابس به خلافت و مقامی می‌رسد و به جای توجه به مردم، اغنیا را در صدر توجه خود جای می‌دهد. بررسی مبسوط سیاق، در بخش تفسیری گذشت.

۴. عدم دلالت ظاهر آیات بر پیامبر ﷺ

ظاهر آیه دلالتی بر توجه آن به رسول اکرم ﷺ ندارد، بلکه فقط خبری است بدون تصریح به شخصی که خبر درباره او می‌باشد و همین دلیل است بر اینکه مقصود دیگری است؛ زیرا این رفتارها و صفات از پیامبر ﷺ به دور است.

جواب

ضمیرهای مخاطب در آیه: «وَمَا يُدْرِيكَ ... فَاَنْتَ ... مَا عَلَيَّكَ ... مِنْ جَاءِكَ ...» خطاب به همان است که «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» از او خبر داده است در خطاب‌های ابتدایی قرآن مخاطب همگی شخص رسول اکرم ﷺ است. (طالقانی: ۱۳۶۲: ۳ / ۱۲۴)

نقد

هرچند طبق اصالة الظهور ابتدا باید بر ظهور الفاظ تکیه نمود، اما در هر صورت اگر با دلایلی ثابت شود ظاهر آیه مراد نیست، باید از ظاهر دست برداشت. همچنین خطاب‌های قرآن تنها به شخص پیامبر ﷺ نیست، گاهی خطاب به دو فرد خطاکار است (تحریم / ۶ - ۵) و یا خطاب‌های عتاب‌آمیز جمعی در سوره‌هایی مانند تکوین (مکی) وجود دارد؛ یا گاهی ظاهر خطاب متوجه پیامبر ﷺ است، اما مراد امت است، مانند اسراء / ۲۳: «إِنَّمَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ» زیرا والدین پیامبر ﷺ در هنگام نزول آیه در قید حیات نبودند چه رسد به اینکه به سن پیری رسیده باشند، حتی برخی از خطاب‌ها منحصر به فرد است، مانند خطاب دعایی بنده به خدا در سوره فاتحه الكتاب.

۵. آیات دال بر عصمت پیامبر ﷺ

آیاتی همچون آیه تطهیر که بر عصمت پیامبر ﷺ دلالت دارد.

جواب

۱. ارتکاب عمل بعد از نهي است که متصف به معصیت می شود نه قبل از آن. (قول جبایی) (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۶۶۵)

۲. شاید این عتاب به خاطر فعل ظاهر حضرت نبوده است، بلکه به خاطر انگیزه‌ای بوده که در اعماق قلب ایشان وجود داشته است و آن خویشاوندی و علو منصب بزرگان و کوری و عدم خویشاوندی ابن‌ام‌مکتوم بود که نفرت طبیعی آدمی را برمی‌انگیزد. (رازی، ۱۴۲۰: ۳۱ / ۵۳) از این رو هر عبوس کردنی ایراد ندارد، اما عبوس نمودن به خاطر این انگیزه جای عتاب دارد.

نقد

نقد مورد نخست: این جواب نیز مورد قبول نیست؛ چراکه افزون بر اینکه قبح عقلی این عمل آشکار است و نیاز به نهي لفظی ندارد، خدا در سوره‌های دیگر مکی (مانند حجر / ۸۸؛ شعراء / ۲۷) تذکرهاي لازم را به ایشان ابلاغ فرموده بودند، از جمله دستورها این بود که: «فَاذْعَبْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (حجر / ۹۴) اما در این سوره بیان شده که پیامبر ﷺ به جای اعراض از مشرکین از مؤمنین اعراض نموده است و عملی مخالف نهي الهی مرتکب شده است.

نقد مورد دوم: چنین نسبتی به رسول الله با مبانی عصمت آن بزرگوار سازگار نیست، حتی اگر برخی دایره عصمت را از افعال اختیاری فراتر نهند و دواعی و انگیزه‌ها را در این محدوده نیاورند می‌توان گفت از آنجا که قرآن او را به خلق عظیم متصف دانسته و دایره اخلاقیات هم دواعی و هم افعال اختیاری را در بر می‌گیرد، چنین انگیزه ناپسندی به هیچ وجه در قلب پاک رسول خدا ﷺ راه نخواهد داشت. مناقشه‌های دیگری نیز در این باب قابل طرح است که در ذیل قسمت‌های دیگر به آن پرداخته می‌شود.

دو. دلیل نقلی: احادیث

۱. معرفی عتاب شونده به عنوان مردی از بنی‌امیه در روایات اهل بیت ﷺ
روایات وارده از اهل بیت ﷺ (ر.ک: طوسی، بی‌تا: ۱۰ / ۶۸) که می‌فرمایند آیه درباره فردی از بنی‌امیه نازل شده است و در قسمت قبل بدان اشاره رفت. بدین ترتیب روایات گروه اول با معارض می‌گردند.

جواب

۱. از لحاظ متنی در این دسته روایات عبارت «نزلت فی کذا» مشاهده می‌شود که ممکن است اشاره به سبب نزول نباشد بلکه مراد تطبیق باشد؛

۲. از لحاظ سندی مرسل یا مجهول السند است؛

۳. مخالف با تاریخ مسلم و نظر عموم مفسرین است؛

۴. مخالف با روایت دیگری است که از حضرت صادق ﷺ ذکر شده است. (طالقانی، ۱۳۶۲: ۳ / ۱۲۵)

مورد نخست: عبارت «نزلت فی کذا» لفظی عام است و هر دو معنا را برمی تابد، پس نمی توان بدان استاد جست.

مورد دوم: روایات شأن نزول نخست نیز از اشخاصی همچون عایشه، انس، ابن عباس، مجاهد، قتاده و ضحاک ذکر شده است که با توجه به مکی بودن سوره حضور موثر هیچ کدام در صحنه محرز نیست (سن کم صحابه) چه رسد به تابعی ها که به طور مسلم حاضر نبوده اند، از این رو این روایات با ضعف ارسال مواجه است. اگر برخی مفسران اهل سنت روایت شأن نزول نخست را با وجود غرابتش، حسن یا صحیح دانسته باشند، (ر.ک: ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۴ / ۳۹۹) دلیل بر آن نیست که شیعه هم آن را صحیح برشمرد، همان گونه که فیض کاشانی از مفسران شیعه آن را صحیح ندانسته است. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۵ / ۲۸۴)

مورد سوم: سوره عبس مکی است و پیامبر ﷺ با قریش در حال گفتگو بوده است، اما عبدالله بن ام مکتوم به عنوان مردی از انصار معرفی شده است. (طبری، ۱۴۱۲: ۳۰ / ۳۳) که در مدینه بوده است. (ابن عربی، بی تا: ۴ / ۱۹۰۶ - ۱۹۰۵) اینکه این مرد انصاری در مکه چه می کرده پاسخی است که موافقان شأن نزول نخست باید بدان پاسخ دهند. در فرض دیگر اگر بعد از هجرت این واقعه اتفاق افتاده باشد با مکی بودن سوره سازگار نیست و امیه و ولید در مکه بودند و در حال کفر مردند (ر.ک: همان) بدین ترتیب فرض عدم مطابقت تاریخی در مورد شأن نزول نخست نیز قابل طرح است. این در حالی است که تفاسیر معاصر دیگر ابن ام مکتوم را از مهاجرین معرفی نموده اند (خطیب، بی تا: ۱۶ / ۱۴۴۷) و در طبقات نیز از مهاجرین و نخستین ایمان آورندگان دانسته شده است و او را پسر دایی حضرت خدیجه ﷺ معرفی نموده اند، همان گونه که عثمان نیز از مهاجرین بوده است و حتی هجرتی نیز به حبشه داشته است.

در مورد نظرات مفسران باید گفت هر چند مراجعه به آراء مفسران در تفسیر لازم است اما قول آنها برای مفسر پژوهشگر حجت نیست. (به ویژه آنکه عمومیت مورد خدشه است؛ چراکه اهل سنت مرادند نه شیعه).

مورد چهارم: روایت دیگری که منظور نظر طالقانی بوده و از امام صادق ﷺ رسیده است چنین است: «روي عن الصادق عليه السلام أنه قال قال رسول الله ﷺ إذا رأي عبد الله بن أم مكتوم قال مرحبا مرحبا لا والله لا يعاتبني الله فيك أبداً و كان يصنع به من اللطف حتى كان يكف عن النبي ﷺ مما يفعل به. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰ / ۶۶۴؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۴ / ۱۳۲) مضمون این روایت در بحار الانوار از قول طبرسی نیز نقل شده است: «مرحبا بمن عاتبني فيه ربي و يقول هل لك من حاجة.» (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷ / ۷۷) هر دو روایت مذکور با سند مشخصی ذکر نشده اند.

۲. روایات وارده در عصمت پیامبر ﷺ و اخلاق کریمه او

مانند روایتی از پیامبر ﷺ که فرمود: «فانا و أهل بيتي مطهرون من الذنوب» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۵ / ۱۹۹)

روایت دیگر از امام صادق علیه السلام نقل می‌شود که فرمود: خداوند پیامبرش را بر محبتش تادیب نمود پس فرمود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۳ / ۳۷۵) یا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم. (جصاص، ۱۴۰۵: ۵ / ۳۷۵)

۳. سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

رفتار و سیره حضرت با مؤمنان و حتی افرادی که به‌طور غیر ارادی در انسان ایجاد تنفر می‌کنند گویای این است که عبوس کردن او نه می‌تواند به انگیزه توجه به ثروتمندان باشد نه اسلام آوردن سران را مهم‌تر از اسلام آوردن ضعفا بداند و نه به‌خاطر قطع کلامش دچار آشفتگی شد و نه حتی دچار تنفر طبیعی از وضع عبدالله شد؛ چراکه او با غلام سیاه بد منظر مصافحه می‌نمود و دست نمی‌کشید تا او خود دست بکشد. (رازی، ۱۴۰۸: ۲۰ / ۱۴۷؛ امین، بی‌تا: ۱۵ / ۶؛ طوسی، بی‌تا: ۱۰ / ۲۶۹) او به همان اندازه به اسلام بردگان توجه داشت که به اسلام سران. تنها پیوستن به اسلام برای او اهمیت نداشت بلکه در پی تعلیم و تزکیه مسلمین بود. بعد از اسلام آوردن قبایل بلافاصله برای آنها معلم می‌فرستاد. بنابراین تنها دنبال کمیت مسلمین نبود، بلکه به کیفیت تزکیه و تعلیم آنان نیز توجه داشت؛ چه بسیار پیش می‌آمد که مشرکان در هنگام تلاوت قرآن و محاجه با آنان کلامش را قطع می‌کردند، اما او ناراحت نمی‌شد و چهره در هم نمی‌کشید، آنگاه به روی مؤمنی به‌خاطر درخواست تعلیم رو ترش کند؟ نه‌تنها پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه حضرت زهرا علیها السلام نیز از بسیاری سؤال جوینده دانش و دیر فهمی مخاطب رنجیده نمی‌شد و با روی باز پاسخ‌گوی سؤال‌های امت بود.

جواب

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله توسط دانشمندان اسلام برای ما نقل شده است. در مقابل علما و مفسران از صدر اسلام اتفاق داشتند که مقصود و مخاطب در این آیات شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، تنها سید مرتضی نظر و احتمال مخالف اظهار نموده ... و بعضی از مفسران شیعه از آن پیروی کرده‌اند. (طالقانی، ۱۳۶۲: ۳ / ۱۲۴)

نقد

بیشتر این مفسران از اهل سنت هستند و از متقدمین شیعه تنها طبرسی است که مانعی ندیده که شخص عبس رسول خدای صلی الله علیه و آله باشد، اما پیش از او شیخ طوسی این شأن نزول را نقد و رد نموده است. صرف اقوال مفسران و نظرهای آنها نمی‌تواند به‌عنوان حجت و دلیل مورد تمسک قرار گیرد، مگر آنکه دلایل نقلی و غیر نقلی آنان مورد بررسی واقع شود.

نتیجه

در مورد آیات ابتدایی سوره عبس دو شأن نزول در تفاسیر منعکس شده است که تفسیر آیات مزبور را تحت تأثیر

قرار داده است. طبق شأن نزول نخست خدای متعال پیامبر ﷺ را مورد عتاب قرار داده است و به عصمت آن جناب به گونه‌ای شبهه وارد می‌شود. اما همه مفسران (شیعه و سنی) به شکل‌های مختلف در پی توجیه این شبهه برآمده‌اند تا دامان نبی از گناه مبرا گردد. بدین ترتیب از نظر موافقان این شأن نزول پذیرش این نقل منافاتی با عصمت پیامبر ﷺ ندارد. این گروه سیاق خطابی آیات سه تا ده را تقویت‌کننده نظر خود دانسته‌اند. گروه دیگر با توجه به مبنای عصمت در تفسیر، به نقل نخست به دیده شک نگریسته‌اند و از آنجایی که نقل دیگری از معصوم ﷺ در دست داشته‌اند به رد نقل نخست پرداخته‌اند. بدین ترتیب براساس هر دو نقل، شأن پیامبر ﷺ محفوظ است و قرآن هرگز نخواستگانه‌ای را برای حضرت اثبات کند.

اگر شأن نزول نخست مراد باشد تکیه بر تبلیغ اسلام و اولویت‌بندی‌های آن است. همچنین توجه دادن مسئولین و زمامداران و در درجه بعدی مردم عادی، به اهمیت فقرا و فرودستان مورد نظر است. اما اگر شأن نزول دوم مراد باشد، خطاب بیشتر متوجه ثروتمندان جامعه است که مبدا فرودستان را از جمع اسلامی خود دور کنند. این آیات بدین وسیله درصدد است تازه مسلمانان را با معیارهای ارزش‌سنجی در اسلام آشنا سازد و ملاک‌های جاهلی را در هم شکند.

در میان شأن نزول‌های مختلف، مهم پی‌گیری هدف نزول آیات است. تفاسیر فریقین به‌ویژه معاصر بدان توجه کرده‌اند: نباید نظر به مال و عنوان اشخاص داشت بلکه ملاک ایمان، عمل صالح و تقوا است، هرچند فقیر و عاجز باشد. (منافقون / ۸) در بین مراتب مصلحت‌ها را رعایت نماید و حتی مصلحت‌های مخفی را از نظر دور ندارد، مبدا مهم یا اهمی از او فوت شود، یا به ابعاد اعمال و انگیزه‌های خود توجه کامل داشته باشند. اما برخی از اهداف مذکور در تفاسیر اهل سنت موافق شأن نبی ﷺ نیست، مانند اینکه عتاب خداوندی بدین جهت است که پیامبر ﷺ متوجه باشد در جریان دعوت مبدا قلب فقرا را بشکند و بداند مؤمن فقیر بهتر از ثروتمند است و بین انذار فقیر و غنی در اسلام مساوات وجود دارد. این اهداف قابل نقد است؛ چراکه با مقام و منزلت رسول ﷺ سازگار نیست و ممکن نیست ایشان از این اصول اولیه غافل بوده باشند. به هر روی می‌توان گفت همه مفسران به گونه‌ای شأن نزول نخست را نقل و توجیه نموده‌اند که گناهی متوجه حضرت نگردد، ولی آنچه متفاوت است حدود گناه و حدود عصمت آن بزرگوار است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، ج ۱۵، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۹ ق، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز، ج ۳.

- ابن جوزی، ابوالفرج، ۱۴۲۲ ق، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، ج ۴، بیروت، دار الکتب العربی.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ ق، *متشابه القرآن و مختلفه*، ج ۲، قم، بیدار.
- ابن عاشور، محمد طاهر، بی تا، *التحریر و التنویر*، ج ۳۰، بی جا، بی نا.
- ابن عربی، محمد بن عبدالله، بی تا، *أحكام القرآن*، ج ۴، بی جا، بی نا.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، ۱۴۲۲ ق، *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز*، ج ۵، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن العظیم* (ابن کثیر)، ج ۸، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، ج ۳ و ۱۴ - ۱۵، بیروت، دار صادر، ج ۳.
- امین، نصرت، بی تا، *مخزن العرفان در علوم قرآن (کنز العرفان)*، ج ۱۵، اصفهان، انجمن حمایت از خانواده‌های بی سرپرست.
- اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، *البحر المحیط فی التفسیر*، ج ۱۰، بیروت، دار الفکر.
- بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰ ق، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، ج ۵، تحقیق عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۸ ق، *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، ج ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، ۱۴۲۲ ق، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، ج ۱۰، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ثقفی تهرانی، محمد، ۱۳۹۸ ق، *تفسیر روان جاوید*، ج ۵، تهران، برهان، ج ۳.
- جصاص، احمد بن علی، ۱۴۰۵ ق، *احکام القرآن (جصاص)*، ج ۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حسینی همدانی، سید محمد حسین، ۱۴۰۴ ق، *انوار درخشان*، ج ۱۷، تهران، کتابفروشی لطفی.
- خطیب، عبدالکریم، بی تا، *التفسیر القرآنی للقرآن*، ج ۱۶، بی جا، بی نا.
- رازی، ابوالفتح، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، ج ۲۰، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، ج ۱۲ و ۳۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت و دمشق، دار العلم و الدار الشامیه.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۵، *روش تفسیر قرآن*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ج ۲.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، ۱۴۱۸ ق، *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*، ج ۳۰، بیروت، دمشق، دار الفکر المعاصر.

- زمخشری، جارالله محمود، ۱۴۰۷ ق / ۱۳۷۶، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل*، ج ۴، بیروت، دار الکتب العربی، چ ۳.
- سمرقندی، نصر بن محمد، بی تا، *بحر العلوم*، ج ۳، بیروت، دار الفکر.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، ۱۳۸۰، *تفسیر سور آبادی*، ج ۱ و ۴، تهران، فرهنگ نشر نو.
- سید قطب، ۱۴۱۲ ق، *فی ظلال القرآن*، ج ۶، بیروت و قاهره، دار الشروق.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، ج ۵، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- شبر، سید عبدالله، ۱۴۱۲ ق، *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت، دار البلاغة.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی، ۱۳۷۳، *تفسیر شریف لاهیجی*، ج ۴، تهران، دادمیر.
- طالقانی، سید محمود، ۱۳۶۲، *پرتوی از قرآن*، ج ۳، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۶۳ (چاپ پنجم ۱۳۷۴)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲۰، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۳۹۷ ق / ۱۳۵۶. (چاپ پنجم ۱۴۱۷ ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲۰، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰ - ۱۳۵۰، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، ج ۲۶، ترجمه ابراهیم میرباقری و دیگران، تهران، فراهانی.
- _____، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، ج ۱۰، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
- _____، ۱۳۷۷، *جوامع الجامع*، ج ۴، قم و تهران، مرکز مدیریت حوزه علمیه و دانشگاه تهران.
- _____، ۱۳۷۷، *جوامع الجامع*، ج ۶، ترجمه گروه مترجمان، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳۰، بیروت، دار المعرفه.
- طریحی، فخر الدین بن محمد، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، ج ۱، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چ ۳.
- طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، *التبیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۰، قم، مکتب الاعلام الإسلامی.
- طیب، سید عبدالحسین، ۱۳۷۸، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۳، تهران، اسلام، چ ۲.
- فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد، بی تا، *معانی القرآن*، ج ۳، مصر، دار المصریه.
- فیاض لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۷۲، *گوهر مراد*، تصحیح و تعلیق علی ربانی گلپایگانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فیض کاشانی، محمد محسن، بی تا، *الصفای فی تفسیر کلام الله*، ج ۵، مشهد، دار المرتضی.
- قرشی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷، *تفسیر احسن الحدیث*، ج ۱۲، تهران، بنیاد بعثت، چ ۳.

- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، بی تا، لطائف الاشارات، ج ۳، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴ - ۱۳، تحقیق حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قمی، علی بن ابراهیم، بی تا، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، قم، مؤسسه دارالکتاب.
- کاشانی، فتح الله، ۱۳۳۶، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۳ و ۱۰، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی.
- کاشانی، محمد بن مرتضی، ۱۴۱۰ ق، تفسیر المعین، ج ۳، تحقیق حسین درگاهی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- گنابادی، سلطان محمد، ۱۴۰۸ ق، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۴، بیروت، مؤسسة الأعلمی، چ ۲.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۱۷، بیروت، مؤسسه الوفاء، چ ۲.
- محقق، فاطمه، ۱۳۸۹، عصمت از دیدگاه شیعه و اهل تسنن، قم، آشیانه مهر.
- مدرسی، محمدتقی، ۱۳۷۷، تفسیر هدایت، ج ۱۷، ترجمه احمد آرام، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
- مظهری، محمدثناء الله، ۱۴۱۲ ق، التفسیر المظهری، ج ۱۰، پاکستان، مکتبه رشديه.
- معرفت، محمدهادی، ۱۴۲۸ ق / ۱۳۸۶ ش، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، قم، التمهید.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ ق، تفسیر الکاشف، ج ۷، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ ق، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۶۲، تفسیر نمونه، ج ۲۶، تهران، دارالکتب الإسلامیه.
- نخجوانی، نعمت الله بن محمود، ۱۹۹۹ م، الفواتح الالهیه و المفاتيح الغیبیه، ج ۲، مصر، دار رکابی.

أتجاهات المفسرين في تفسيرهم للآيات الأولى من سورة عبس

محمد علي رضائي اصفهاني*

احترام رستمي**

الخلاصة

من الآيات المشككة في القرآن الكريم، الآيات الأولى من سورة عبس. مضمون هذه الآيات عتاب من الله سبحانه وتعالى على شخص كان له موقف غير محبذ مع شخص أعمى. هناك قولان بخصوص الشخص الذي نزلت في شأنه الآيات؛ أحدهما هو أن عتاب الله في هذه الآية موجه الى النبي ﷺ، وأن عمله هذا كان من باب ترك الأولى، وإلا فإن العتاب الإلهي غير موجه الى أحد؛ ومن الطبيعي أن الله منزّه عن الفعل العيبي. اشكال هذا النقل دلالتة على وقوع نوع من التقصير من جانب رسول الله ﷺ مما لا يتناسب مع مقامه. لم يذهب أى من المفسرين الى القول إن هذا الموقف كان ذنباً؛ لأنه يتنافى مع عصمته. هذا النقل مشهور بين المفسرين وخاصة مفسرى أهل السنة. شأن النزول الآخر هو أن العتاب موجه الى أحد بنى أمية. شأن النزول هذا منقول عن أهل البيت ﷺ، وجاء في تفاسير الشيعة، ويقع في مقابل الرأي المشهور. في بحثنا هذا نجرى مزيداً من التحقيق والتدقيق فى هذه الآيات الكريمة، ونقدّم دراسة للآراء القائمة على هذين النقلين، ثم يجرى بحث واستجماع إتجاه المفسرين حول تفسيرهم للآيات المطروحة على بساط البحث.

الألفاظ المفتاحية

سورة عبس، الآيات المشككة، شأن النزول، التفسير المقارن.

rezaee.quran@gmail.com

*. استاذ فى جامعة المصطفى ﷺ العالمية. (الكاتب المسؤول)

** خريجة دكتوراه فى القرآن والنصوص الإسلامية جامعة المعارف الإسلامية. (الكاتبة المسؤولة)

ehtrostami@gmail.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٦/٠٩

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/١١/١٨